

پژوهشهای حقوقی

شماره ۱۶

هزار و سیصد و هشتاد و هشت - نیمسال دوم

مقالات

- دسترسی به وکیل در مرحله تحقیقات پلیسی
- حق بایع برای رفع عیب مبیع در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا و حقوق ایران
- مسؤلیت مدنی در قبال حوادث طبیعی (بررسی تطبیقی مبانی، محدودیت‌ها و رویه قضایی با تأکید بر زلزله)
- فسخ قرارداد کار در حقوق ایران پیش و پس از تصویب قانون رفع برخی از موانع تولید و سرمایه‌گذاری
- اجرای فراسرزمینی میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی با تکیه بر رویه کمیته حقوق بشر
- سیستم اطلاعاتی مطمئن در قانون تجارت الکترونیکی
- رویکرد متعارض دولت‌ها به حق تعیین سرنوشت خارجی: بررسی نظریات دولت‌ها در قضیه کوزوو
- ملاحظاتی بر شورای قانون اساسی فرانسه
- «رفتار عادلانه و منصفانه» دولت میزبان با پیمانکاران خارجی
- غرامت در دعاوی ناشی از قرارداد سرمایه‌گذاری خارجی (غیر از سلب مالکیت)
- کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد و منابع طبیعی مشترک

موضوع ویژه: حقوق نفت و گاز در نظام ملی و بین‌المللی

- چرا حقوق نفت و گاز؟
- پیوند میان بخش انرژی و مقررات سازمان جهانی تجارت
- ثبات قراردادی با تأکید بر نمونه قراردادهای اکتشاف و استخراج نفت
- شرکت‌های نفتی و معضل اعمال حمایت دیپلماتیک توسط ایران
- مالکیت خصوصی بر منابع نفت و گاز در حقوق ایالات متحد آمریکا
- حل اختلافات سرمایه‌گذاری در معاهده منشور انرژی و آثار حقوقی الحاق ایران به آن

نقد و معرفی

- تأملی انتقادی بر لایحه «آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»
- نقد و ارزیابی طرح نمایندگان مجلس جهت انتقال و دوره‌ای کردن مقر سازمان ملل متحد
- اجلاس کپنهاگ (۲۰۰۹) و ضرورت مقابله با تغییرات آب و هوایی





http://jlr.sdil.ac.ir/article_41718.html

مجله پژوهش‌های حقوقی (علمی - ترویجی)، شماره ۱۶، نیمسال دوم ۱۳۸۸
صفحات ۴۰۱ الی ۴۲۵، تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۶/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۸/۱۴

تأملی انتقادی بر لایحه «آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»

وحید آگاه*

چکیده: آیین دادرسی دیوان عدالت اداری از همان بدو تشکیل این نهاد قضایی، به صورت آیین‌نامه بوده است. اما با تصویب قانون جدید دیوان در سال ۱۳۸۵، بخشی از موارد مربوط به آیین دادرسی در قانون مشخص و بخشی دیگر به لایحه‌ای ارجاع شد که قوه قضائیه می‌بایست ظرف ۶ ماه تهیه و به مجلس شورای اسلامی تقدیم می‌کرد. این لایحه پس از ارائه قوه قضائیه، در قوه مجریه با اعمال تغییرات شکلی و ماهوی بسیار، به مجلس تقدیم شد. بررسی لوایح قوای قضائیه و مجریه در کنار نکات مثبتی همچون تأسیس دفاتر استانی دیوان، فرایند دعاوی ثالث و همسویی حداکثری با آیین دادرسی مدنی نشان از تفاوت نگاه این دو قوه در برخی موارد از جمله تعیین مرجع نهایی تصویب آیین‌نامه‌های لایحه جدید، واحد اجرای احکام، ضمانت اجرای احکام دیوان، رفع نشدن برخی دیگر از نکات مغفول «آیین دادرسی دیوان» مصوب ۱۳۷۹ و ضعف ایده‌پردازی در خصوص پیش‌بینی سازوکار مشخصی در جهت اعمال بُعد نظارتی دیوان، دارد.

کلیدواژه‌ها: آیین دادرسی، دیوان عدالت اداری، ضمانت اجرا، نظارت، اجرای احکام

مقدمه

نحوه تنظیم آیین دادرسی در نهاد قضایی ناظر بر اعمال اداری دولت در ایران از ابتدا راه یکسان و البته نادرستی را پیموده است، امری که از زمان تصویب قانون راجع به شورای دولتی در سال ۱۳۳۹ آغاز شده و تا کنون ادامه داشته است.^۱ قانون شورای دولتی در سه فصل تنظیم شده بود: ۱- وظایف شورا ۲- تشکیلات شورا و ۳- دادرسی که فصل اخیر تنها با ۱۰ ماده، آشکارا ناکافی می‌نمود و به همین دلیل ماده ۳۰ اشعار می‌داشت که: «آیین‌نامه‌های لازم راجع به ... و ترتیب رسیدگی و اجرای احکام شورا از طرف هیأت عمومی توصیه و به موقع اجرا گذاشته خواهد شد» به دیگر سخن در قانون شورای دولتی بخشی از آیین دادرسی مصوب مجلس و بخشی به آیین‌نامه مصوب خود شورا محول شده بود.^۲ متأسفانه این رویه غلط بعد از انقلاب اسلامی نیز ادامه پیدا کرد و در قانون دیوان عدالت اداری که پیرو ذیل اصل ۱۷۳ قانون اساسی و جهت تعیین «حدود اختیارات و نحوه عمل دیوان» در ۱۳۶۰/۱۱/۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده بود، نیز همان فصل‌بندی قانون ۱۳۳۹ تکرار و باز هم وفق ماده ۲۳، تهیه آیین دادرسی دیوان در قالب آیین‌نامه به هیأت عمومی ارجاع شد با این تفاوت که این بار باید به تصویب شورای عالی قضایی و از ۱۳۶۸ (بعد از بازنگری قانون اساسی) رئیس قوه قضائیه برسد. یعنی وفق قانون ۱۳۶۰ نیز بخشی از آیین دادرسی دیوان آیین‌نامه بود نه قانون. امری که از چند جهت محل اشکال بود: اول آنکه بر خلاف قانون قبل که سابقه‌ای در قانون اساسی مشروطه نداشت، این نحوه تنظیم دادرسی در مغایرت با ذیل اصل ۱۷۳ قانون اساسی نیز بود، آنجا که «حدود اختیارات و نحوه عمل دیوان» را به قانون ارجاع داده است، نه آیین‌نامه. دوم، تضاد با اهداف وضع آیین دادرسی به جهت تعلق آیین رسیدگی به قوانین بنیادین و اهمیت آن در تضمین اجرای حقوق شهروندی، آزادی‌های فردی و احقاق حقوق عامه. سوم، ایجاد پراکندگی در نظام حقوقی، به جهت دوپاره شدن منبع آیین دادرسی: طرح بخشی از آیین دادرسی در قانون و بخشی دیگر در آیین‌نامه. چهارم، فراهم آوردن زمینه مغایرت آیین‌نامه

۱. جواد کاشانی، «مطالعه‌ای در قانون جدید دیوان عدالت اداری»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال ۹،

شماره ۲۲، بهار و تابستان ۸۶، ص ۹۱.

۲. نهاد شورای دولتی که بر طبق قانون شورای دولتی مصوب ۱۳۳۹/۲/۷ کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین

شورای ملی و سنا ایجاد شده بود هیچ‌گاه رنگ واقعیت نگرفت و قانون آن به جرگه قوانین متروک پیوست.

با قانون^۳ به جهت تدوین یک موضوع در دو متن جدا با دو مرجع تصویب. پنجم، ایجاد تورم و اطاله بی مورد متون قانونی. کما اینکه بسیاری از موارد رسیدگی، علی‌رغم پیش‌بینی در قانون ۱۳۶۰ دیوان در آیین‌نامه‌های دادرسی آن در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۷۹ تکرار شده‌اند.^۴ اما خوشبختانه بخشی از این اشکال در قانون جدید دیوان مصوب ۱۳۸۵/۳/۹ اصلاح شد. آنجا که وفق ماده ۴۸، قوه قضائیه موظف شد تا لایحه آیین دادرسی دیوان را تهیه و از طریق دولت تقدیم مجلس کند. این لایحه پس از ۲۵ جلسه کارشناسی با حضور و نظارت رئیس دیوان عدالت اداری تدوین و تقدیم دولت شد. دولت نیز با تغییرات شکلی و ماهوی بسیار آن را به مجلس ارسال نمود. در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۰ این لایحه از سوی مجلس اعلام وصول شد و هم‌اکنون در دستور کار مجلس قرار دارد. از آنجا که به زعم نگارنده هر موضوعی در لایحه توأمان حاوی نکات مثبت و منفی است، بر خلاف رویه مرسوم که در بررسی لوایح یا قوانین جدید، تغییرات صورت گرفته را به «تحولات مثبت و منفی» یا «نوآوری‌ها و کاستی‌ها» تقسیم می‌کنند، این نوشتار به موضوعات مورد بررسی تقسیم شده و در ذیل هر یک به تحولات آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در لایحه پیشنهادی قوه قضائیه و تغییرات دولت در آن پرداخته شده است.

گفتار نخست: بایسته‌های آیین دادرسی

بند نخست - مقدمه توجیهی

برای نخستین بار و توسط دولت، مقدمه‌ای توجیهی به ابتدای لایحه پیشنهادی قوه قضائیه الحاق شده است که صرف‌نظر از اعمال یا عدم اعمال مفاد آن، در تنویر اهداف قانون‌گذار امری بجاست.

۳. چنان که در دو مورد هیأت عمومی دیوان، قسمت‌هایی از آیین دادرسی خود یعنی آیین‌نامه «آیین دادرسی دیوان عدالت اداری» مصوب ۱۳۷۹/۲/۱۹ رئیس قوه قضائیه را ابطال کرد: حذف و ابطال کلمه «یک» از ماده ۶ آیین‌نامه به موجب رأی وحدت رویه شماره ۳۹۶ مصوب ۱۳۸۲/۱۰/۲۰ و نیز بند پ ماده ۷ آیین‌نامه به موجب رأی وحدت رویه شماره ۳۲۳ مصوب ۱۳۸۰/۱۰/۹ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری.

۴. به عنوان مثال مواد ۱۲، ۱۶، ۱۸ و ۲۲ قانون ۱۳۶۰ دیوان عیناً یا مفاداً در مواد ۱، ۱۸، ۲۹ و ۳۵ آیین دادرسی ۱۳۶۲ و مواد ۱، ۲۳، ۳۳ و ۴۰ قانون آیین دادرسی ۱۳۷۹ تکرار شده‌اند.

بند دوم - اصلاح برخی از مواد قانون دیوان

در فصل نهم لایحه قوه قضائیه، اصلاح برخی از مواد قانون دیوان^۵ پیش‌بینی شده، امری که منصرف از آیین دادرسی ارجاعی ماده ۴۸ قانون دیوان بوده و به همین دلیل به حق در لایحه تقدیمی دولت حذف شده است. بنابراین اگر قوه قضائیه نظر به تغییر برخی از مواد قانون دیوان دارد باید آن را در لایحه‌ای جدا تقدیم مجلس کند.

بند سوم - همسویی با آیین دادرسی مدنی

علاوه بر مواردی که در قانون دیوان عدالت اداری در خصوص شرایط دادخواست، وکالت، دعاوی ثالث، استماع شهادت شهود، رد دادرس و نحوه ابلاغ و توقیف و ضبط متخلف به آیین دادرسی مدنی^۶ ارجاع شده، مواردی همچون پیوست‌ها، تعدد شکایات در یک دادخواست و رفع نقص نیز در لایحه آیین دادرسی دیوان در همسویی حداکثری با آیین دادرسی مدنی در نظر گرفته شده است.^۷ علاوه بر اینها در ماده ۸۶ لایحه قوه قضائیه - که البته در لایحه جدید حذف شده است - شعب و هیأت عمومی دیوان موظف شده‌اند تا در موارد سکوت لایحه، مطابق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی اقدام نمایند، امری که در صورت طرح مجدد در لایحه گام مثبت دیگری در جهت هماهنگی آیین رسیدگی در مراجع قضایی کشور است.

بند چهارم - تأسیس دفاتر استانی

از نوآوری‌های لایحه آیین دادرسی، نوعی تمرکززدایی اداری است که در قالب «تأسیس دفاتر استانی» در محل دادگستری یا دفتر بازرسی کل در هر یک از مراکز استان‌ها متبلور شده است. وفق ماده ۴ لایحه اصلی و ماده ۵ لایحه کنونی، این دفاتر الزامی نبوده و دیوان می‌تواند با دستور رئیس قوه قضائیه و در جهت تسهیل مشکلات مردم، آنها را برقرار کند. امری که بهتر است با حذف کلمه «می‌تواند» الزامی شود. وظایف این دفاتر وفق لایحه

۵. مواد ۸۸ الی ۹۳ لایحه قوه قضائیه که به ترتیب به اصلاح مواد ۲۵، ۴۶، بند ۲ و تبصره ۲ ماده ۱۳، ماده ۸ و تبصره ۲ ماده ۹ قانون دیوان عدالت اداری مربوط بودند.

۶. به ترتیب در تبصره ۳ ماده ۲۱ و مواد ۲۳، ۲۹، ۳۳ و بند ۳ ماده ۳۶ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵.

۷. در خصوص پیوست‌ها تبصره ۱ ماده ۱۱ با ماده ۵۷ ق.آ.د.م.، در خصوص تعدد شکایات در یک دادخواست ماده ۲۲ لایحه با ماده ۶۵ ق.آ.د.م. و در مورد رفع نقص مواد ۱۸ و ۱۹ لایحه با مواد ۵۳، ۵۴ و ۵۶ ق.آ.د.م.

کنونی در پنج حوزه احصا شده که عبارتند از: ۱- راهنمایی و ارشاد مراجعان ۲- پذیرش و ثبت دادخواست‌ها و درخواست‌ها ۳- تصدیق تصویر یا رونوشت مدارک (این مورد از ابتکارات لایحه تقدیمی دولت در تبصره ۱ ماده ۱۱ است) ۴- ابلاغ نسخه دوم شکایات یا آرای صادره. ۵- انجام دستورات واحد اجرای احکام دیوان. در صورت عملی شدن این دفاتر مشکل عدم دسترسی آسان به دیوان تا حدودی برطرف می‌شود.

بند پنجم - آیین‌نامه‌های لایحه

در لایحه پیشنهادی قوه قضائیه شش مورد و در لایحه تقدیمی دولت چهار مورد تنظیم آیین‌نامه پیش‌بینی شده است که از دو جهت قابل تأمل است: اول - وفق دلایل پیش‌گفته در مقدمه و به جهت پیشگیری از ایجاد توالی فاسد ارجاع موارد آیین دادرسی به آیین‌نامه، این موارد باید به موجب قانون معین شوند بنابراین این نکات باید در خود لایحه مشخص شود. دوم - در همه موارد لایحه قوه قضائیه، آیین‌نامه‌ها توسط رئیس دیوان تهیه (به جز یک مورد که رئیس سازمان بازرسی کل کشور هم با ریاست دیوان مشارکت دارد) و به تصویب رئیس قوه قضائیه می‌رسد، اما این امر در لایحه تقدیمی دولت در دو مورد به تهیه دیوان، تأیید رئیس قوه قضائیه و تصویب هیأت وزیران و در ۱ مورد به دستورالعملی مصوب رئیس دیوان تغییر کرده است. به عبارت دیگر دولت خود را مرجع نهایی تصویب آیین‌نامه‌هایی قرار داده که مربوط به قوه دیگر است. امری که از نظر نگارنده منطقی نبوده و با اصول ۵۷ و ۱۵۶ قانون اساسی دائر بر تفکیک و استقلال قوا و بالطبع قوه قضائیه در مغایرت آشکار است و پیش‌بینی می‌شود به هنگام تصویب در مجلس شورای اسلامی به همان نحوه لایحه قوه قضائیه تنظیم شود.

بند ششم - رسیدگی تخصصی

تا پیش از تدوین لایحه آیین دادرسی، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در موارد متعددی^۸ در تفسیر قوانین، واژگان «محاكم صالحه، مراجع صالحه یا مراجع قضایی» را تداعی‌کننده دادگاه ذیصلاح دادگستری و اطلاق این الفاظ را در اصطلاح حقوقی و اداری به دیوان عدالت اداری، موافق مقصود و حکم صریح مقنن نمی‌دانست. به عبارت بهتر،

۸. نک: آرای وحدت رویه شماره ۲۳، ۲۴، ۲۵ مورخ ۱۳۷۰/۳/۷، شماره ۲۲۲ مورخ ۱۳۸۲/۲/۱۶، شماره ۶۷۲ مورخ ۱۳۸۵/۲/۱۷ و شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۵.

دیوان بی‌توجه به ماهیت دعاوی و صلاحیت انحصاری دیوان در رسیدگی به شکایات از مراجع دولتی یا عمومی، بیشتر به معنای لغوی و عرفی این الفاظ توجه می‌کرد. اما وفق ماده ۸۴ لایحه پیشنهادی قوه قضائیه - که البته با این استدلال که با آیین دادرسی دیوان بی‌ارتباط است، از لایحه نهایی حذف شده - در مواردی که رسیدگی به امری در قوانین مربوطه به دادگاه صالح، محاکم یا مراجع صالحه و امثال آن محول شده، موضوع بر حسب قوانین صلاحیت ذاتی از جمله مواد ۱۳ و ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری در دیوان یا محاکم دادگستری یا نظامی رسیدگی می‌شود. این ماده با اقدامی بجای، پا را از تفسیر لفظی فراتر نهاده و با نگاهی کارکردگرایانه، مواردی را که به اقتضای ماهیت و همسو با فلسفه تشکیل دیوان در صلاحیت دیوان عدالت اداری است به این نهاد محول کرده، هرچند که در قوانین واژگانی چون محکمه صالحه به کار رفته باشد. امری که می‌توانست پیش‌تر از این، توسط هیأت عمومی دیوان و با تفسیری کارکردگرایانه با تأکید بر فلسفه تشکیل دیوان نیز صورت گیرد. ضمناً در ماده ۶۳ لایحه قوه قضائیه آمده که «با توجه به ضرورت تخصصی کردن محاکم، رئیس دیوان می‌تواند قبل از طرح درخواست در هیأت عمومی، پرونده را به کمیسیون‌های تخصصی مرکب از قضات شعب رسیدگی‌کننده به موضوع، ارجاع نماید. این کمیسیون موضوع را بررسی و ضمن تنظیم گزارش از پرونده، نظر مشورتی خود را جهت طرح در جلسه هیأت عمومی، ارائه می‌نماید». شماره این ماده در لایحه تقدیمی دولت به مجلس، به ماده ۶۶ تغییر یافته است. گفتنی است از سال ۱۳۸۵ طی یک اقدام مدیریتی بجای، موضوعات دعاوی به ۱۰ گروه: ۱- امور پژوهشی و فرهنگی ۲- امنیتی ۳- اراضی و محیط زیست ۴- فنی و مهندسی ۵- اقتصادی و مالی ۶- بیمه و امور اجتماعی ۷- وزارت کار ۸- اداری و استخدامی ۹- نهادها ۱۰- شهرداری و کمیسیون‌های مربوطه^۹ تقسیم شده و هر چند شعبه، متولی یک سری دعاوی شده‌اند. ابتکاری که علاوه بر توانمندسازی تخصص در رسیدگی دیوان، موجب شده تا شعب هر گروه در خصوص مسائل مطروحه مشورت کرده و از این رهگذر صدور آرای متناقض و در نهایت بخشی از ورودی هیأت عمومی در اصدار رأی وحدت رویه کاهش یابد.^{۱۰} جا داشت این مهم در لایحه آیین

۹. شعب مربوط به هر گروه: گ ۱: شعب ۱ تا ۴. گ ۲: شعب ۵ و ۶. گ ۳: شعب ۷ تا ۹. گ ۴: شعب ۱۰ تا ۱۲. گ ۵: شعب ۱۳ و ۱۴. گ ۶: شعب ۱۵ تا ۱۷. گ ۷: شعب ۱۸ تا ۲۰. گ ۸: شعب ۲۱ تا ۲۳. گ ۹: شعب ۲۴ و ۲۵ و گ ۱۰: شعب ۲۶ تا ۳۱.

۱۰. علی رازینی، رئیس دیوان عدالت اداری، سخنرانی افتتاحیه همایش «دیوان عدالت اداری: صلاحیت قضایی و

دادرسی پیش‌بینی می‌شد تا صورتی قانونی یافته و در رهگذر جابه‌جایی‌های مدیریتی از تغییر مصون بماند.

بند هفتم - هزینه دادرسی

تبصره ۲ ماده ۲۱ قانون دیوان هزینه دادرسی را پنجاه هزار ریال در شعب بدوی و صد هزار ریال در شعب تشخیص تعیین کرده است. مبالغی که بی‌دلیل در مواد ۸ و ۴۹ لایحه اصلی تکرار شده که دولت در لایحه خود ماده ۴۹ را حذف کرده است. لازم به ذکر است که بر اساس تبصره ماده ۸ لایحه نخست، مبالغ هر دو سال یکبار و به پیشنهاد رئیس دیوان و تأیید رئیس قوه قضائیه متناسب با نرخ تورم قابل افزایش است که دولت در این خصوص سه تغییر در ماده ۱۰ لایحه ایجاد کرد: اول - بر خلاف لایحه اصلی تنها هزینه دادرسی شعب بدوی را قابل افزایش اعلام نمود و مبلغ مربوط به شعب تشخیص را ظاهراً به دلیل موارد نادر این رسیدگی، ثابت باقی گذارده است. دوم - نرخ تورم را به نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی تغییر داد که صحیح به نظر می‌رسد و سوم - در فرآیند افزایش هزینه دادرسی تصویب نهایی را بر عهده هیأت وزیران گذارده که در این خصوص در بند نخست توضیحات لازم ارائه شد.

گفتار دوم: دادخواست،

حضور اطراف دعوا، تغییر خواسته و چند نکته دیگر

بند نخست - دادخواست

در این خصوص چند نکته قابل تأمل است: اول - موارد استثنایی کفایت درخواست در قانون دیوان یعنی تبصره ۱ ماده ۲۱ در خصوص پرونده‌های ارسالی مراجع قضایی دیگر با قرار عدم صلاحیت و ماده ۳۸ و تبصره آن در خصوص ابطال مصوبات مغایر با شرع یا قانون^{۱۱}، بی‌جهت در مواد ۶، تبصره آن و ۵۸ لایحه نخست و نیز مواد ۸، تبصره آن و ۶۲

دادرسی اداری».

۱۱. برخی در احصای تعداد استثناءها مواردی را ذکر نکرده‌اند. به عنوان مثال، نک: بابک درویشی، «مرجع ابطال تصویب‌نامه‌ها و ... مغایر با موازین شرع؛ شورای نگهبان یا دیوان؟» و سید محمدهادی راجی، «قانون جدید دیوان، نوآوری‌ها و کاستی‌ها»، مجموعه مقالات همایش پیش‌گفته: صفحات ۲۵۸ و ۲۹۳. همچنین با وجود نص

لایحه ثانی تکرار شده‌اند. ضمن آنکه دو مورد دیگر را نیز به این استثناها افزوده است: یکی طرح مجدد آرا در شعب تشخیص با مبنای مواد ۱۶ و ۱۸ قانون دیوان، مطابق با مواد ۵۵ لایحه اصلی و ۶۰ لایحه دولت و دیگری تقاضای دستور موقت پس از طرح شکایت اصلی که البته این مورد وفق ماده ۲۲ لایحه پیشنهادی قوه قضائیه باید روی اوراق دادخواست و با رعایت مقررات مربوط به آن می‌بود. اما ماده ۲۶ لایحه دولت در این خصوص، درخواست را کافی دانسته است. فلذا این دو مورد در لایحه کنونی مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نیست. دوم - وفق مواد ۴۰ و ۴۵ لوایح قوای قضائیه و مجریه، خواهان می‌تواند ظرف ۳۰ روز از ثبت دادخواست با درخواستی جداگانه، تقاضای خود را در خصوص اخذ توضیحی از اشخاص دیگری غیر از طرف شکایت مطرح کند. سوم - در خصوص نکات مذکور در دادخواست که در ماده ۶ لایحه اصلی بدان اشاره شده، در بند الف ماده ۶ لایحه دولت در تکمیل مشخصات خواهان، ذکر کد ملی هم اضافه شده که امری بجاست و چهارم اینکه وفق ماده ۸۱ لایحه اصلی که در تبصره ۲ ماده ۸ لایحه دولت آمده، مهلت تقدیم دادخواست راجع به اعتراض از آرای مراجع موضوع بند ۲ ماده ۱۳ قانون دیوان، یک ماه تعیین شده که منطقی بوده و در راستای دستیابی به قطعیت احکام در زمان مناسب - مذکور در مقدمه توجیهی - مطرح شده است.

بند دوم - حضور اطراف دعوا

علی‌رغم رسیدگی غیرحضوری دیوان عدالت اداری، وفق ماده ۳۱ قانون دیوان: «شعبه دیوان می‌تواند هر یک از طرفین دعوا را برای اخذ توضیح دعوت نماید...». به نظر می‌رسد در انشای این ماده دقت کافی صورت نگرفته چرا که در مورد هر دو طرف لفظ «دعوت» را به کار برده حال آنکه منطق حقوقی ایجاب می‌کند که شاکی «دعوت» و طرف شکایت احضار گردد. این عدم دقت در انشای ماده ۳۱ در مواد ۲۷ و ۳۲ لوایح قوه قضائیه و مجریه نمود داشته، آنجا که وفق این مواد، عنوان شده که در صورت عدم اجابت

صریح ماده ۳۸ و تبصره آن مبنی بر اکتفای درخواست در ابطال مقررات دولتی، برخی به واژه درخواست در انتهای ماده ۴۰ استناد کرده‌اند: «رئیس قوه یا دیوان ... موظف است موضوع را در هیأت عمومی مطرح و ابطال مصوبه را درخواست نماید» حال آنکه واژه درخواست اینجا به معنای تقاضا کردن می‌باشد نه مقابل دادخواست. کما اینکه این قضیه در ماده ۲ ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ نیز صادق است. در خصوص این تفسیر اشتباه، نک: بابک درویشی، پیشین، ص ۲۵۹ و مولابیگی در میزگرد پایان همان همایش، ص ۴۹۶.

«دعوت» از سوی هر طرف برای بار دوم «احضار» شده و نتیجه عدم حضور اعلام و حسب مورد اقدام خواهد شد!! به دیگر سخن وفق لایحه پیشنهادی و احتمالاً با استنباط از واژه دعوت در متن ماده ۳۱ قانون دیوان، فرآیند حضور اطراف دعوا - در مواقعی که شعبه لازم بداند - دو مرحله‌ای شده: یکبار دعوت و بار دوم احضار که این مورد تنها در خصوص طرف شکایت صحیح بوده در خصوص شاکی پذیرفتنی نیست.

بند سوم - تغییر خواسته

وفق ماده ۳۲ لایحه قوه قضائیه شاکی تا قبل از صدور رأی می‌تواند تقاضای اصلاح خواسته کند. اما قبول این تقاضا بعد از تبادل لوایح، مشروط است به عدم تغییر ماهیت خواسته به نحوی که شعبه بتواند بدون نیاز به تبادل مجدد لوایح و بر اساس خواسته اصلاحی، رأی صادر کند. بنابراین از مفهوم مخالف ماده برمی‌آید که تغییر خواسته قبل از تبادل لوایح، آزاد بوده و شرطی ندارد. این مهم در ماده ۳۷ لایحه دولت از «اصلاح خواسته» به «اصلاح دادخواست» تغییر کرده که با توجه به امکان اصلاح دادخواست در مهلت رفع نقص، منطقی نیست.

بند چهارم - روش‌های نوین ثبت و ابلاغ

در لایحه آیین دادرسی دیوان در اقدامی شایسته، امکان ثبت و ابلاغ دادخواست، درخواست و آرا از طریق پست الکترونیکی و نمابر پیش‌بینی شده است. ماده ۱۲ لایحه اصلی به امکان استفاده از پست الکترونیک در ارسال دادخواست یا اوراق مربوط به رفع نقص به دبیرخانه دیوان تصریح دارد که این مهم در ماده ۱۴ لایحه دولت نحو تغییر کرده که اگر دادخواست یا اوراق رفع نقص به دفاتر استانی تسلیم شد این دفاتر می‌توانند از طریق پست الکترونیک آنها را به دبیرخانه دیوان ارسال دارند. به عبارت بهتر امکان ارسال مستقیم دادخواست از طریق پست الکترونیک به دیوان پیش‌بینی نشده که در خور اصلاح است.

بند پنجم - ورود ثالث

ماده ۲۹ قانون دیوان، مقررات مربوط به ورود ثالث^{۱۲} در دیوان عدالت اداری را به ق.آ.د.م.

۱۲. تا قبل از تصویب قانون ۱۳۸۵ دیوان، پیرو قانون ۱۳۶۰ دیوان، الحاقات و اصلاحات آن و آیین‌نامه «آیین

(مواد ۱۳۰ الی ۱۳۴) ارجاع داده است. پیرو این امر، ماده ۴۱ لایحه اصلی همسو با ماده ۱۳۰ قانون مرجوع‌الیه اشعار می‌دارد: «هرگاه شخص ثالثی در پرونده مطروحه شعبه دیوان برای خود حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذینفع بداند، می‌تواند با تقدیم دادخواست وارد دعوا شود و اگر دادخواست، قبل از صدور رأی واصل شود، شعبه آن را مد نظر قرار داده و صدور رأی می‌نماید.» که در این خصوص چند نکته شایسته بررسی است: اول- قسمت پایانی ماده با ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م. همخوانی ندارد و به همین دلیل و به درستی در ماده ۴۶ لایحه دولت بدین نحو تغییر کرده: «... شعبه ... پس از ارسال دادخواست ثالث برای طرفین و وصول پاسخ آنان، با ملاحظه پاسخ هر سه طرف، مبادرت به صدور رأی می‌نماید.» دوم- با عنایت به اینکه طبق ماده ۴۵ لایحه اصلی (۵۰ لایحه دولت) شعبه پس از رسیدگی، تکمیل تحقیقات و شور، اعلام ختم رسیدگی می‌نماید، عبارت قبل از صدور رأی در خصوص ورود ثالث حاکی از آن است که اگر دادخواست وارد ثالث بعد از ختم رسیدگی و قبل از انشای رأی وصول شود، شعبه موظف به رسیدگی است. سوم- بر خلاف مواد ۱۳۰ و ۱۳۴ ق.آ.د.م. که صراحتاً ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر مجاز شمرده شده، در این زمینه، ماده مورد بررسی تصریحی ندارد. پیرو قانون کنونی دیوان موارد تقاضای تجدیدنظر از شعب تشخیص محدود و بعید است اما علی‌ایحال با عنایت به اطلاق لفظ «شعبه دیوان» و رسیدگی ماهوی شعب تشخیص، می‌توان قائل به جواز ورود ثالث در موارد تجدیدنظر موضوع مواد ۱۶، ۱۸ و ۴۳ قانون دیوان شد.

بند ششم - جلب ثالث

در خصوص این مورد که همچون ورود ثالث در ماده ۲۹ قانون دیوان به ق.آ.د.م. (مواد ۱۳۵ تا ۱۴۰) ارجاع شده، گفتنی است وفق ماده ۴۰ لایحه نخست: اولاً، در مورد اخذ توضیح از اشخاص دیگر اعم از حقیقی یا حقوقی غیر از طرف شکایت، اصل بر ارسال لوایح طرفین به طرف ثالث و پاسخ کتبی اوست و تنها در موارد ضرورت، شعبه در دعوت یا جلب ثالث مخیر شده است. امری که بهتر بود جلب را منوط به دعوت و عدم حضور

دادرسی» آن، ورود، جلب و اعتراض ثالث پیش‌بینی نشده بود و این دعاوی در دیوان مسموع نبود. نک: به رأی وحدت رویه شماره ۲۶۵ مورخ ۱۳۸۵/۵/۸ (چند ماه قبل از تصویب قانون جدید دیوان در ۱۳۸۵/۹/۲۵) هیأت عمومی دیوان عدالت اداری.

غیرموجه طرف ثالث می‌کرد. این مهم در ماده ۴۵ لایحه دولت نیز منعکس شده با این تفاوت که در این لایحه واژه جلب حذف شده که صحیح نبوده و ضمانت اجرای ماده را سست کرده است. ثانیاً، اگر شاکی در دادخواست تقدیمی درخواست جلب ثالث ننماید حداکثر ۳۰ روز از تاریخ ثبت دادخواست اصلی فرصت دارد و این مهم بر خلاف ق.آ.د.م. نیازی به دادخواست نداشته و درخواست کافی است. ثالثاً، تفسیر پیش‌گفته در خصوص ورود ثالث و مرحله تجدیدنظر اینجا نیز وارد است.

گفتار سوم: دستور موقت و طرق فوق‌العاده شکایت

بند نخست - دستور موقت

شرایط دستور موقت در ماده ۱۵ قانون دیوان و تبصره آن: امکان طرح ضمن یا پس از شکایت، ورود خسارت غیرقابل جبران و نداشتن تأثیر در اصل شکایت عنوان شده است. وفق ماده ۲۲ لایحه اصلی، تقاضای دستور موقت بعد از طرح شکایت اصلی و البته تا قبل از ختم رسیدگی، بر خلاف آیین دادرسی مدنی مستلزم تقدیم دادخواست است. اما این مهم در ماده ۲۶ لایحه دولت تغییر کرده و دادخواست تبدیل به درخواستی شده که مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نیست که به نظر می‌رسد لایحه دولت در این زمینه به ماهیت دستور موقت نزدیک‌تر است. ماده ۲۳ نیز شعبه را در خصوص درخواست دستور موقت، موظف به اتخاذ تصمیم فوری و مخیر در اخذ توضیح از طرفین در موارد ضرورت نموده و طرفین را نیز مکلف کرده که ظرف سه روز پاسخ دهند. این امکان با یک تفاوت در ماده ۲۷ لایحه دولت باقی مانده و آن اینکه در این ماده، شعبه نه مخیر که موظف به اخذ توضیح از طرفین در موارد ضروری است که این تغییر می‌تواند شعبه را در اتخاذ تصمیم صحیح یاری کند. ماده ۲۴ لایحه قوه قضائیه حداکثر مدت اعتبار دستور موقت را سه ماه و اثر آن را از تاریخ تقدیم دادخواست آن دانسته اما این دو ویژگی در ماده ۲۸ لایحه دولت تغییر کرده است: وفق این ماده حداکثر مدت، به یک ماه کاهش یافته و اثر آن نیز جز در موارد استثنایی که در دستور تصریح شده باشد، از تاریخ صدور دستور است. به زعم نویسندگان هرچند وفق ماده ۲۷ قانون دیوان، شعبه موظف است پس از صدور دستور موقت، نسبت به اصل دعوا خارج از نوبت رسیدگی و اصدار رأی نماید و امکان این امر در کمتر از سه ماه پذیرفتنی است، اما از باب احتیاط و از آنجا که فرصت پاسخگویی در دیوان یک

ماه است (ماده ۲۲ قانون دیوان) فرصت سه‌ماهه لایحه قوه قضائیه معقول‌تر است. اما صاحب این قلم با اصلاح دیگر لایحه دولت مبنی بر اعتبار دستور موقت از تاریخ صدور موافق است چرا که وفق این ماده برای شعبه این امکان فراهم است تا در مواقع ضروری، تسری اثر به تاریخ درخواست را تصریح نماید و نکته آخر اینکه مفاد ماده ۲۸ قانون دیوان دائر بر لغو دستور موقت در صورت حصول دلایلی مبنی بر عدم ضرورت ادامه آن، بی‌جهت و بی‌هیچ نکته جدیدی در مواد ۲۵ و ۲۹ لوایح اول و ثانی تکرار شده است. اما طرفه آنکه در همین تکرار نیز مسامحه‌ای صورت گرفته و آن اینکه در لایحه قوه قضائیه به جای واژه «لغو دستور» مذکور در قانون دیوان از واژه «رفع اثر» استفاده شده که این مهم در لایحه دولت تصحیح و همان لغو دستور جایگزین شده. شایان ذکر است که صدور دستور موقت در دیوان عدالت اداری بر خلاف آیین دادرسی مدنی (ماده ۳۱۹) منوط به تودیع خسارت احتمالی نیست.^{۱۳}

بند دوم - شعب تشخیص

با تغییر نظام رسیدگی از وحدت به تعدد قضات در قانون جدید دیوان، رسیدگی دومرحله‌ای حذف و آرا قطعی شد. از طرفی وفق ماده ۱۰ قانون دیوان به منظور رسیدگی‌های خاصی که در مواد ۱۶، ۱۸، ۳۷ و ۴۳ قانون دیوان احصا شده، شعب تشخیص تأسیس شد که در این مورد و با عنایت به لایحه جدید آیین دادرسی چند نکته محل تأمل است: اول- وفق مواد ۱۶ و ۱۸ قانون دیوان در صورت اعلام اشتباه از سوی قضات صادرکننده رأی، رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان عدالت اداری پرونده جهت رسیدگی مجدد به شعب تشخیص ارجاع می‌شود که شایسته بود با امعان نظر به تجربه ناموفق پیش‌بینی اعلام اشتباه^{۱۴} توسط قضات یا مقامات ارشد قضایی در مواد ۳۲۶ الی ۳۲۸ ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۷۹ و نسخ آن طبق ماده ۳۹ الحاقی ق.ت.د.ع.ا. در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ و نیز محدودیت اعمال ماده ۱۸ طبق قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی ق.ت.د.ع.ا. در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ اولاً، در قانون دیوان (ماده ۱۶) و بالطبع در لایحه آیین دادرسی دیوان اعلام اشتباه قضات صادرکننده رأی حذف می‌شد. ثانیاً، همچون ماده ۱۸ اصلاحی ۱۳۸۵، مورد

۱۳. احمد باختر، محشای قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵، تهران، نشر نوای عدالت، ۱۳۸۶، ص ۶۴.

۱۴. محمد امامی و کورش استوارسنگی، حقوق اداری، جلد اول، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳.

خلاف بین قانون از ماده ۱۸ قانون کنونی دیوان حذف و مورد خلاف بین شرع نیز به عنوان اعاده دادرسی به شعبه صادرکننده رأی ارجاع می‌شد. با این حال در این خصوص وفق ماده ۵۵ لایحه اصلی و ماده ۶۰ لایحه دولت مهلت زمانی دو ماهه تعیین شده که دست‌کم از تزلزل هرچه بیشتر آرا جلوگیری می‌کند. دوم - از چهار مورد صلاحیت بازنگری شعب تشخیص، تنها وفق ماده ۴۳ قانون دیوان، این شعب موظف به رسیدگی و صدور رأی طبق نظر هیأت عمومی هستند و در سایر موارد به تشخیص خود، آرای ارجاعی را نقض یا ابرام می‌کنند که شاهد این مدعا، تصریح مواد ۵۶ و ۵۷ لایحه قوه قضائیه و ماده ۶۱ لایحه دولت است. سوم - طبق ماده ۷۳ لایحه اصلی، طرح پرونده در شعب تشخیص مانع از اجرای حکم قطعی نیست مگر آنکه شعبه، خود قرار توقف اجرای حکم را صادر کند. ماده‌ای که در لایحه دولت حذف شده است اما به نظر می‌رسد با توجه به فوق‌العاده بودن رسیدگی شعب تشخیص، باید به لایحه نهایی باز گردد.

بند سوم - اعتراض ثالث

وفق ماده ۲۹ قانون دیوان، این طریق شکایت عدولی از آرا به ق.آ.د.م. ارجاع شده است. اما بر خلاف فصل دوم از باب پنجم این قانون که مهلتی را برای اعتراض ثالث تعیین نکرده در ماده ۴۳ لایحه قوه قضائیه که در ماده ۴۸ لایحه دولت منعکس شده، برای این امر مهلت یک‌ساله از تاریخ صدور حکم در نظر گرفته شده است که اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

بند چهارم - اعاده دادرسی

از نوآوری‌های قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵، پیش‌بینی اعاده دادرسی در دادرسی دیوان بود. ماده ۱۷ در این خصوص اشعار می‌دارد: «در صورتی که یکی از طرفین دعوا بعد از صدور رأی، مدارک جدیدی تحصیل نماید که مؤثر در رأی باشد، می‌تواند از شعبه صادرکننده رأی تقاضای اعاده دادرسی نماید و شعبه موظف است خارج از نوبت به موضوع رسیدگی کند.» با عنایت به عدم کفایت یک ماده تفصیل این مورد می‌بایست در لایحه آیین دادرسی می‌آمد اما در کمال تعجب، لایحه قوه قضائیه در باب اعاده دادرسی ساکت است که جهت جبران این نقیصه، در دولت مواد فصل نهم لایحه اصلی که به اصلاح برخی از مواد قانون دیوان مصوب ۱۳۸۵ اختصاص داشته، حذف و به جای آنها

مواد مربوط به اعاده دادرسی جایگزین شده که منطقی به نظر می‌رسد.^{۱۵} در فصل اعاده دادرسی لایحه دولت تقریباً تمامی نکات اعاده دادرسی در قانون آیین دادرس مدنی با همان ترتیب مواد آورده شده است:

الف) جهات: از هفت مورد جهات اعاده دادرسی احصا شده در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. تنها یکی یعنی «تحصیل مدارک جدید» در ماده ۱۷ قانون دیوان آمده که آن هم ناقص است چرا که در این ماده به مکتوم بودن یا در اختیار متقاضی نبودن مدارک جدید اشاره‌ای نشده است. بنابراین سایر موارد - جز بند ۵ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. که به حيله و تقلب مؤثر طرف مقابل در حکم دادگاه تعلق دارد - در ماده ۷۴ لایحه دولت آورده شده که عبارتند از: صدور حکم خارج از موضوع شکایت یا به میزان بیشتر از خواسته، تضاد در مفاد حکم یا با حکم دیگری که در خصوص همان دعوا با همان اصحاب توسط همان شعبه یا شعبه دیگری بدون سبب قانونی موجه صادر شده و استناد حکم به اسنادی که پس از صدور حکم، جعل یا عدم اعتبار آنها به حکم مراجع ذیصلاح ثابت شده باشد.

ب) مهلت: ماده ۷۵ مهلت دو ماهه را حسب مورد از تاریخ ابلاغ رأی شعبه یا حصول سبب اعاده در نظر گرفته که منطقی است.

ج) نحوه رسیدگی: وفق مواد ۷۸ الی ۸۲ که تکرار مواد ۴۳۸ الی ۴۴۱ ق.آ.د.م. است، اعاده دادرسی از همان شعبه صادرکننده حکم خواسته می‌شود. شعبه، بدواً در باب قبول یا رد دادخواست اعاده قرار لازم را صادر نموده و در صورت قبول، رسیدگی ماهوی می‌نماید. اگر شعبه پس از رسیدگی ماهوی درخواست اعاده را وارد تشخیص دهد حکم یا قسمتی از آن را که مورد اعاده است را نقض و حکم مقتضی صادر می‌نماید و چنانچه جهت اعاده، مغایرت دو حکم باشد، شعبه پس از قبول اعاده دادرسی، حکم دوم را نقض کرده و حکم اول به قوت خود باقی خواهد ماند. نسبت به حکم صادره پس از اعاده دادرسی، دیگر از همان جهت، درخواست اعاده پذیرفتنی نبوده^{۱۶} و غیر از اطراف دعوا نیز،

۱۵. صاحب این قلم نیز با اصلاحات رخ داده در برخی مواد قانون دیوان موافق است اما با عنایت به وظیفه‌ای که ماده ۴۸ قانون دیوان برعهده لایحه آیین دادرسی نهاده، به نظر می‌رسد همانگونه که در لایحه دولت رخ داده، صحیح‌تر است که این اصلاحات در لایحه‌ای جداگانه صورت گیرد. بنابراین موافقت با حذف مواد فصل نهم لایحه اصلی، نه انتقاد به مفاد آنها که به نحوه ارائه این اصلاحات به مجلس است.

۱۶. در ماده ۸۰ لایحه دولت به جای وارد تشخیص دادن درخواست اعاده دادرسی، همانگونه که در مواد ۴۲۶ و ۴۳۸ ق.آ.د.م. آمده، از عبارت «دادخواست اعاده دادرسی» استفاده شده است. بنابراین همان مشکلی که در پانوشته شماره ۱۸ گفته شد اینجا هم صادق است و این بار این اشتباه از سوی لایحه‌نویسان دولت سرزده است.

شخص دیگری تحت هیچ عنوان نمی‌تواند در اعاده دادرسی داخل شود و آخر اینکه همچون رسیدگی شعب تشخیص، ثبت دادخواست اعاده دادرسی، مانع از اجرای حکم نیست مگر آنکه شعبه رسیدگی‌کننده با تشخیص ضرورت، دستور توقف اجرای حکم را صادر نماید.

گفتار چهارم: اجرای احکام شعب

بند نخست - واحد اجرای احکام: تأسیس یا لغو

از نوآوری‌های قانون جدید دیوان، که بی‌مورد در ماده ۶۹ لایحه اصلی تکرار شده، تأسیس واحد اجرای احکام تحت نظارت رئیس دیوان یا یکی از معاونان متشکل از تعدادی دادرس علی‌البدل طبق ماده ۱۲ می‌باشد. اما این مهم در لایحه دولت مبهم است چرا که از طرفی اولاً، در فصل ۸ لایحه دولت که به اجرای احکام اختصاص دارد اشاره‌ای به واحد اجرای احکام نشده و این واحد از تمامی مواد این فصل حذف شده است. ثانیاً، ماده ۶۸ این لایحه اجرای احکام را به مدیران دفاتر شعب با نظارت رئیس شعبه مربوط محول کرده است. امری که آشکارا با ماده ۱۲ قانون دیوان مغایرت داشته و در واقع نه در جهت اجرای آن که در مقام تغییر آن برآمده است. اما از طرف دیگر بند (د) ماده ۵ همین لایحه، انجام دستورات واحد اجرای احکام دیوان در حوزه مربوط به دفتر استانی را یکی از وظایف این دفاتر می‌داند! که به نظر می‌رسد نظر دولت بر حذف واحد اجرای احکام و اقدام مستقیم و بی‌واسطه شعب در اجرای احکامشان باشد و در این میان بند (د) فوق‌الذکر مسامحتاً حذف نشده است. در این خصوص بهتر است موارد محذوف در لایحه قوه قضائیه مجدداً احیا شود چرا که تأسیس واحد اجرای احکام جدا از کاهش اشتغال شعب و فراغت آنها از رسیدگی بعد از صدور حکم قطعی، به جهت تقویت ضمانت اجرای احکام شعب بوده، امری که در لایحه دولت به شدت کمرنگ شده است.

بند دوم - تکلیف به اجرا: فوری یا مؤجل

ماده ۳۴ قانون دیوان کلیه واحدهای دولتی، مأموران آنها و مراجع اختصاصی اداری موضوع

در ماده ۸۰ می‌بایست «درخواست» قید می‌شد چرا که درخواست در اینجا به معنای تقاضا کردن است نه در مقابل دادخواست.

ماده ۱۳ را مکلف کرده تا آرای دیوان را پس از ابلاغ فوراً اجرا نمایند. در این خصوص حتی اگر فرصت یک ماهه اجرای آرای دیوان یا جلب رضایت محکوم له مندرج در ماده ۷۰ لایحه اصلی و ماده ۶۹ لایحه دولت را به دلیل ماهیت دعاوی علیه دولت و رعایت نظامات خاص مراجع دولتی یا عمومی بپذیریم، باز هم قرائنی وجود دارد که این اجرای فوری را با تردیدهای جدی مواجه می‌سازد و انتظار می‌رود تا در متن نهایی اصلاح شود:

الف) از ابتدای شکل‌گیری دیوان عدالت اداری، قانون‌گذار به دلایلی نامعلوم، تنها تصدیق ورود خسارت را در صلاحیت دیوان دانسته و تعیین میزان آن را بر عهده دادگاه‌های عمومی قرار داده است.^{۱۷} اقدامی که علاوه بر آنکه عدم اعتماد قانون‌گذار را نشان می‌دهد،^{۱۸} جبران زیان را طولانی‌تر و هزینه دسترسی به حق را نیز افزایش می‌دهد.^{۱۹} به عبارت دیگر، به دلیل آنکه تصریحی در خصوص رسیدگی خارج نوبت محاکم برای تعیین میزان خسارت مصدق دیوان نداریم، از ثبت دادخواست تا تشکیل دادگاه و صدور حکم قطعی، مدت زیادی سپری می‌شود که با اجرای فوری احکام، دست‌کم در زمینه جبران خسارت منافات دارد.

ب) امکان استمهال برای حداکثر دو ماه از سوی محکوم علیه پس از گذشت مهلت یک ماهه اجرا در تبصره ماده ۶۹ لایحه دولت که عملاً می‌تواند مهلت اجرا را تا سه ماه افزایش دهد. گفتنی است این تبصره از ابتکارات لایحه دولت بوده و سابقه‌ای در لایحه اصلی ندارد.

ج) وفق ماده ۷۱ لایحه که همچون مورد قبل در لایحه قوه قضائیه نبوده، اگر محکوم علیه در رابطه با اجرای حکم با ابهام یا معاذیر و موانع قانونی مواجه شود و حکم را قابل اجرا نداند، موضوع را به شعبه منعکس نموده و شعبه موظف است تا طرفین را نسبت به توافق ترغیب و در صورت حصول توافق، گزارش اصلاحی تنظیم نماید. این ماده از دو جهت محل اشکال است: اول اینکه اگر حکم به دلیل ابهام، غیرقابل اجرا باشد با اقدام واحد اجرای احکام (طبق ماده ۷۵ محذوف لایحه اصلی) یا شعبه صادرکننده (طبق ماده ۶۸ لایحه دولت) از حکم رفع ابهام شده و دیگر نیازی به توافق نیست و دوم آنکه موجبات

۱۷. تبصره ۱ ماده ۱۱ قانون نخست دیوان مصوب ۱۳۶۰/۱۱/۴ و تبصره ۱ ماده ۱۳ قانون کنونی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۳/۹.

۱۸. منوچهر طباطبایی مؤتمنی، حقوق اداری، تهران، نشر سمت، چاپ ۹، ۱۳۸۳، ص ۴۳۸.

۱۹. عبدالحمید ابوالحمد، حقوق اداری ایران، تهران، انتشارات توس، چاپ ۷، ۱۳۸۳، ص ۸۱۲.

تأخیر بیشتر اجرای احکام دیوان را فراهم می‌سازد. به عبارت بهتر قوه مجریه از آنجا که مخاطب اصلی غالب آراست علاوه بر فرصت یک‌ماهه مذکور در ماده ۶۹ فرصتی دیگر برای عدم اجرا یا دست‌کم اطلاع اجرا مهیا کرده است. حال آنکه این مورد در تبصره یک الحاقی ۱۳۸۴/۸/۴ ماده ۴۹ آیین‌نامه «آیین دادرسی دیوان» مصوب ۱۳۷۹ بدین نحو: «در صورتی که محکوم علیه معاذیری را در خصوص اجرای حکم مطرح کند که با صدور حکم اصلاحی و رفع ابهام حل نشود موضوع به رئیس دیوان ارجاع و جهت اجرای حکم اقدام می‌شود.» موجود بوده و بنابراین اگر قوه قضائیه این مهم را مفید فایده می‌دانست این تبصره را در لایحه تقدیمی خود تکرار می‌کرد که البته چنین نکرده است.

گفتار پنجم: ضمانت اجرای تصمیمات دیوان

بند نخست - ضمانت اجرای حق دسترسی به اسناد و مدارک

ماده ۳۲ قانون دیوان اشعار می‌دارد: «در صورت درخواست رئیس یا هر یک از شعب دیوان، کلیه واحدهای دولتی، ... و مؤسسات عمومی و مأموران آنها، مکلفند ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ نسبت به ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه اقدام نمایند و در صورت عدم امکان، دلایل آن را اعلام کنند.» این ماده همچنان برای متخلف، ضمانت اجراهای کسر حقوق و مزایا یا انفصال موقت را پیش‌بینی کرده است. مواد ۳۵ لایحه قوه قضائیه و ۴۰ لایحه دولت صرفاً به تکرار بی‌جهت ماده ۳۲ قانون دیوان پرداخته‌اند با این تفاوت که در لایحه دولت عبارت «مطالبه اسناد طبقه‌بندی شده مطابق مقررات مربوط خواهد بود» اضافه شده است که مبهم بوده و در صورت عدم پیش‌بینی هم، اینگونه عمل می‌شد. اما در مواد ۳۶ و ۴۱ لوایح قوه قضائیه و دولت، فرآیند ماده ۳۲ قانون دیوان، اندکی تغییر کرده است. وفق این مواد ضمانت اجرای پیش‌گفته در باب تخلف از درخواست دیوان، تنها با وجود مطالبه مجدد دیوان و استنکاف غیرموجه اعمال می‌شود. به دیگر سخن این ضمانت اجراها نه با یکبار که با دو بار مطالبه و عدم اجابت، برقرار می‌شوند، ضمن آنکه در لایحه دولت برای بار دوم نیز یک ماه مهلت در نظر گرفته شده که به نظر نگارنده موکول کردن اعمال ضمانت اجرا به بار دوم مطالبه و عدم اجابت، نیز در نظر گرفتن مهلت یک ماهه دیگری برای آن بی‌مورد بوده و با هدف سرعت بخشی در رسیدگی - مذکور در مقدمه توجیهی - مغایر است. بنابراین مواد ۴۰ و ۴۱ لایحه دولت که نه تنها حاوی نکته جدید و

بهتری در خصوص حق دیوان نسبت به دسترسی اسناد نبوده بلکه ضمانت اجرای آن را سست هم کرده‌اند، شایسته حذفند.

بند دوم - استنکاف از اجرای احکام شعب

ماده ۳۷ قانون دیوان، نتیجه استنکاف از اجرای حکم دیوان را محکومیت به انفصال موقت از خدمات دولتی تا ۵ سال و جبران خسارت وارده تعیین کرده که ظرف ۲۰ روز از ابلاغ، قابل تجدید نظر در شعب تشخیص است. در این خصوص چند نکته قابل انتقاد به نظر می‌رسد: اولاً، مدت انفصال موقت تا ۵ سال تعیین شده که شایسته بود حداقل آن نیز در لایحه مشخص می‌گردید چرا که هم‌اکنون می‌توان انفصال از خدمات دولتی را به مدت یک روز هم مورد حکم قرارداد. ثانیاً، از میان ۶ مورد انفصال موقتی که در قانون دیوان تعیین شده تنها همین مورد در شعب تشخیص قابل تجدید نظر بوده و سایر موارد که شامل ضمانت اجرای عدم توجه به دستور موقت، عدم حضور پس از احضار، عدم تعیین نماینده از سوی طرف شکایت، عدم ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه دیوان و عدم اجرای آرای هیأت عمومی است^{۲۰} قطعی می‌باشد که منطقی نیست و به همین خاطر در تبصره ماده ۵۴ لایحه اول که در لایحه دولت ماده ۵۹ است، عنوان شده که در موارد فوق‌الذکر - به جز انفصال موقت ناشی از عدم اجرای دستور موقت - اگر فرد یا اداره طرف شکایت، گزارش دهد که موارد استنکاف را اجرا نموده، شعبه، پس از بررسی، از حکم انفصال رفع اثر می‌نماید و البته این مهم در خصوص عدم حضور، عدم تعیین نماینده و عدم ارسال اسناد و مدارک، منوط به عدم صدور رأی در پرونده اصلی شده است. البته شایسته می‌بود این عمل به صورت تجدیدنظر منعکس می‌شد چرا که وفق این ماده، خواندگان می‌دانند که در صورت اجرای رأی حتی با تأخیر بسیار، سرانجام قادر به رفع اثر از حکم انفصال موقت هستند که ابداً جالب نیست. ضمناً در ماده ۵۴ از ۵ مورد انفصال غیرقابل تجدیدنظر قانون دیوان، مورد مربوط به عدم اجرای دستور موقت به حق غیرقابل جبران مانده که علت آن را باید در اهمیت زمانی دستور موقت دانست. ثالثاً، تکلیف به اجرا از سوی ضابطان دادگستری، نیروهای نظامی و انتظامی و رؤسای سازمان‌های دولتی و عمومی در مواد ۷۷ و ۷۳ لوایح قوای قضائیه و مجریه و ضمانت اجرای مذکور در ماده ۳۷

۲۰. این موارد به ترتیب در مواد ۲۹، تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۳۱، ۳۲ و ماده ۴۵ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۸/۱۵ تعیین شده‌اند.

قانون دیوان، در مواد ۷۲ و ۷۰ لوایح مذکور، مجدداً تأکید شده‌اند که به نظر می‌رسد بی‌مورد باشد و در صورت عدم تکرار باز هم مُجراً بود. رابعاً، وفق ماده ۵۷۶ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی: «چنانچه هریک از صاحب منصبان، مستخدمان و مأموران دولتی و شهرداری‌ها ... از اجرای احکام یا اوامر قطعی قضایی ... جلوگیری نماید به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.» بنابراین وفق این ماده، حکم به انفصال مقامات دولتی در غیر مواردی که در صلاحیت ذاتی دیوان عدالت اداری است از جمله در دعاوی علیه دولت در مورد تصدی‌گری و نه حاکمیتی در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی و در مرحله تجدید نظر، دادگاه تجدیدنظر استان^{۲۱} است که با عنایت به مواد ۲۲ و ۲۵ قانون مجازات اسلامی این محکومیت قابل تخفیف یا تعلیق نیز می‌باشد. بنابراین در صورت تصویب ماده ۵۹ لایحه به شکل موجود، در نظام حقوقی ایران نسبت به یک گروه مجرمان یعنی مستخدمان و مأموران دولتی یا عمومی و در مورد یک جرم واحد، یعنی استنکاف از اجرای رأی قضایی با دو برخورد متفاوت و البته ناعادلانه نسبت به یک مجازات روبه‌رو خواهیم شد: مجازات برابر انفصال از خدمت از یک تا پنج سال که در مورد استنکاف از اجرای آرای دیوان عدالت اداری به سادگی قابلیت رفع اثر دارد و استنکاف از اجرای آرای سایر مراجع قضایی (ماده ۵۷۶ ق.م.ا.) که تنها قابل تخفیف یا تعلیق است. خامساً، به جهت بی‌اثر کردن ضمانت اجرای انفصال موقت از خدمات دولتی، موضوع ماده ۳۷ قانون دیوان، در دو مرحله مواردی پیش‌بینی شده که عبارتند از:

۱- بعد از صدور حکم انفصال و قبل از قطعیت آن: از آنجا که حکم انفصال ناشی از عدم اجرای حکم دیوان، ظرف ۲۰ روز در شعب تشخیص قابل تجدیدنظر است؛ وفق مواد ۵۴ و ۵۸ لوایح اصلی و جدید، چنانچه پس از صدور حکم و اعتراض نسبت به آن و قبل از انشای حکم شعبه تشخیص، حکم اجرا شود از انفصال محکوم علیه رفع اثر می‌شود که این مهم نیز شایسته حذف در متن نهایی لایحه است چرا که راهی را می‌گشاید تا مسؤول یا مأمور دولتی یا عمومی که موظف به اجرای حکم دیوان است پس از گذشت مهلت یک ماهه از اجرای حکم سرباز زند، سپس وفق بند ۱ ماده ۳۶ قانون دیوان تعهد به اجرای حکم دهد، با عدم انجام تعهد و شکایت شاکی، دیوان حکم انفصال دهد، در پایان مدت

۲۱. بند (و) ماده ۲۳۲ و ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، محکومیت‌های انفصال از خدمت صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی را قابل تجدید نظر در دادگاه تجدیدنظر همان استان می‌داند.

۲۰ روز از حکم انفصال، تقاضای تجدیدنظر کند و سرانجام پس از مدت نه چندان کوتاهی که شاکی را از رسیدن به حق خود دور کرده، با اجرای حکم که می‌بایست قبل از این فرایند طولانی اجرا می‌کرد از مجازات انفصال رهایی یابد.

۲- بعد از قطعیت حکم انفصال: وفق تبصره ماده ۵۸ لایحه دولت که از الحاقات این لایحه می‌باشد، اگر تا حداکثر یک سال بعد از قطعیت حکم انفصال، حکم دیوان توسط اداره طرف شکایت یا مدیر بعدی اجرا شود، به پیشنهاد اجراکنندگان و با موافقت رئیس قوه قضائیه و به حکم رئیس دیوان عدالت اداری از حکم انفصال رفع اثر می‌شود که این مورد نیز با عنایت به استدلال پیش‌گفته یعنی سست کردن ضمانت اجرای آرا باید حذف شود یا دست‌کم، به شرایط اعمال رفع اثر از انفصال یعنی: اجرای رأی و موافقت رئیس قوه قضائیه، رضایت شاکی نیز اضافه شود.

گفتار ششم: نظارت

در قانون دیوان مواردی به عنوان وظیفه نظارتی بر عهده رئیس دیوان عدالت اداری نهاده شده که در دو مورد آن رئیس قوه قضائیه نیز دخیل است. حسن انجام این وظایف، نیازمند سازوکار یا همان نهادینه کردن است که از طریق تشکیلات قضایی و اداری دیوان (ماده ۵ قانون دیوان) انجام می‌شود. امری که در مقدمه توجیهی لایحه دولت نیز با عنوان نظام‌مند کردن بعد نظارتی قوه قضائیه در جهت وظیفه نظارتی این قوه تأکید شده است. این موارد به قرار ذیل است:

الف) درخواست ابطال مصوبات

ماده ۴۰ قانون دیوان، رؤسای قوه قضائیه و دیوان را موظف کرده که در صورت اطلاع از مغایرت مصوبه‌ای با شرع یا قانون، با مطرح ساختن موضوع در هیأت عمومی دیوان، ابطال آن را درخواست نمایند. در این ماده اشاره‌ای به نحوه اطلاع از مغایرت مصوبه، نشده و در ماده ۲۲ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی مادته‌های ۱۸ و ۴۰ قانون دیوان مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ نیز تنها به این اشاره شده که رئیس قوه قضائیه پس اطلاع از قضیه به بررسی و اخذ نظر کارشناسی از مشاوران پرداخته و از طریق حوزه نظارت قضایی ویژه، ضمن ارجاع موضوع به هیأت عمومی دیوان، ابطال آن را درخواست می‌نماید. بنابراین از آنجا که این آیین‌نامه نیز جهت اطلاع منظم و مستمر روسای قوه قضائیه و دیوان، نظامی پیش‌بینی نکرده،

می‌توان اذعان نمود که اگر ماده ۴۰ در قانون دیوان نمی‌بود باز هم تغییری حاصل نمی‌شد، چرا که هرکس و از جمله این دو مقام می‌توانستند ابطال مصوبات را درخواست کنند. اما در لایحه پیشنهادی قوه قضائیه ماده ۸۷ نظامی را در خصوص نظارت نظام‌مند مصوبات پیش‌بینی کرده است. وفق این ماده، در پی اجرایی کردن بند ۳ اصل ۱۵۶ قانون اساسی مبنی بر نظارت بر حسن اجرای قوانین، تبصره ماده ۲ قانون سازمان بازرسی کل کشور و ماده ۴۰ قانون دیوان عدالت اداری «هیأت نظارت و تطبیق مصوبات» مرکب از سه قاضی به انتخاب دیوان، سه قاضی از سوی سازمان بازرسی و یک قاضی به عنوان قانون رئیس هیأت^{۲۲} به انتخاب رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌شود که می‌تواند کمیته‌های فرعی داشته باشد و مصوبات و آیین‌نامه‌های دولتی را با قوانین جاری تطبیق دهد و در صورت مشاهده مخالفت با قانون یا شرع، تشکیل پرونده داده و آن را در هیأت عمومی دیوان مطرح نماید. در این خصوص باید توجه داشت که اولاً، اگر این هیأت وظیفه تطبیق دارد ذکر اینکه می‌تواند کمیته‌های فرعی جهت تطبیق داشته باشد بی‌معناست چرا که باید داشته باشد و الا چگونه می‌تواند به وظیفه تطبیق خود عمل کند؟ ثانیاً، جزئیات امر به آیین‌نامه‌ای به پیشنهاد دیوان و سازمان بازرسی و تصویب رئیس قوه قضائیه ارجاع شده که این خود حاکی از آن است که پیشنهاددهندگان در باب جزئیات طرحی نداشته‌اند و گرنه جزئیات می‌باید در قانون باشد نه آیین‌نامه. ثالثاً، مشخص نیست که این هیأت صرفاً یک بازوی مشورتی تخصصی است یا اینکه همچون «هیأت بررسی و تطبیق مصوبات دولت با قوانین» موضوع تبصره ۵ الحاقی به قانون نحوه اجرای اصول ۸۵ و ۱۳۸ قانون اساسی در رابطه با مسؤولیت‌های رئیس مجلس^{۲۳}، دائمی بوده و می‌باید همه مصوبات دولت را رصد کند. که در صورت اخیر می‌توان آن را نظارت قضایی دائم دیوان عدالت اداری بر مصوبات دولت دانست. به عبارت بهتر با دو نهاد روبه‌رو خواهیم بود که هر دو تمامی مصوبات دولت را کنترل می‌کنند که در این صورت علاوه بر امکان اختلاف نظر میان این دو نهاد، تقاضای مردم به خواسته ابطال مصوبات کان‌لم‌یکن می‌گردد چرا که دیوان خود در صورت احراز مخالفت مقررات دولتی با قانون آنها را ابطال می‌کند. ضمن آنکه این ایده می‌تواند موجبات

۲۲. در ماده ۸۷ لایحه پیشنهادی قوه قضائیه از «هیأت» نام برده شده اما در خصوص رئیس آن از عبارت «رئیس این کمیسیون» استفاده شده که نشان از کم‌دقتی در تنظیم لایحه است.

۲۳. قانون نحوه اجرای اصول ۸۵ و ۱۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با مسؤولیت‌های رئیس مجلس شورای اسلامی مصوب ۱۳۳۸/۱۰/۲۶ و قانون الحاق ۵ تبصره به آن مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸.

هماهنگی بیشتر سازمان بازرسی کل کشور و دیوان عدالت اداری را فراهم آورد. اما همین ایده خام که می‌توانست نقطه عزیمتی به سمت نظام‌مند کردن بُعد نظارتی دیوان بوده و در سیر تصویب لایحه تکمیل شود متأسفانه در لایحه دولت حذف شده است.

ب) درخواست صدور رأی وحدت رویه

وفق ماده ۴۳ قانون دیوان، رئیس دیوان موظف است تا به محض اطلاع از صدور آرای متناقض در موارد مشابه، موضوع را در هیأت عمومی مطرح و درخواست صدور رأی وحدت رویه بنماید. اما همچون قانون دیوان، لایحه پیشنهادی نیز هیچ سازوکاری در خصوص اطلاع‌رسانی نظام‌مند به رئیس دیوان در این خصوص مشخص نکرده است.

ج) تقاضای اعمال ضمانت اجرای استنکاف از اجرای آرای هیأت عمومی

ماده ۴۵ قانون دیوان این وظیفه را بر عهده رئیس دیوان گذارده است. در خصوص سازوکار نیز تنها در ماده ۶۷ لایحه اصلی عنوان شده که کلیه افراد مطلع از عدم اجرای آرای هیأت عمومی در خصوص ابطال، می‌توانند قضیه را به رئیس دیوان انعکاس داده تا او بر حسب وظیفه خود آن را پیگیری کند که صرفاً راهی است جهت شکایت افراد غیرذینفع، ولی باز هم طبق این ماده پیشنهادی، اطلاع رئیس دیوان تصادفی بوده و نظام‌مند نیست. اما همین ماده نیز در لایحه دولت حذف شده است!

نتیجه‌گیری

لایحه پیشنهادی قوه قضائیه در خصوص آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، علی‌رغم تدوین با تأخیر^{۲۴} دارای نقاط ضعفی است که می‌توان از آنها به ضعف ادبیات قانون‌نویسی، سکوت در باب اعاده دادرسی، تکرار بی‌مورد برخی از مواد قانون دیوان و عدم اصلاح کامل ماده ۱۸ قانون دیوان اشاره نمود. این لایحه در قوه مجریه با اصلاحات فراوانی مواجه شد که در غالب موارد تغییرات صورت گرفته به ادبیات حقوقی قانون و جامعیت آن کمک شایانی کرده که مثال بارز آن الحاق فصلی در باب اعاده دادرسی است که در لایحه اصلی

۲۴. وفق ماده ۴۸ قانون دیوان: قوه قضائیه موظف بود ظرف ۶ ماه لایحه آیین دادرسی دیوان را تهیه و از طریق دولت، تقدیم مجلس شورای اسلامی نماید. قانون دیوان در ۱۳۸۵/۹/۲۵ با تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام نهایی شد که آن زمان تا تاریخ تحویل لایحه به دولت افزون بر ۶ ماه است.

پیش‌بینی نشده بود. اما در مواردی حذف و تغییرات ماهوی دولت در لایحه منطقی نبوده و قابل انتقاد است که از میان آنها می‌توان تعیین دولت به عنوان مرجع نهایی آیین‌نامه‌های دیوان، حذف واحد اجرای احکام که از ابداعات قانون جدید دیوان بود و سست کردن ضمانت اجرای انفصال از خدمت ناشی از استنکاف از اجرای احکام دیوان را نام برد. از سوی دیگر، سیاست‌های کلی قضایی مذکور در مقدمه توجیهی که توسط دولت به لایحه اضافه شده، با مفاد لایحه مطابقت چندانی ندارد از جمله اینکه:

۱- در خصوص ضرورت تخصصی کردن دعاوی^{۲۵} که قاعداً باید به شعب مربوط باشد اساساً ماده‌ای پیش‌بینی نشده است.

۲- در مورد پیش‌بینی سازوکارهای لازم در جهت اجرای مؤثر آرای دیوان با حذف واحد اجرای احکام در لایحه دولت و پیش‌بینی مراحل چندگانه جهت بی‌اثر کردن مجازات استنکاف از اجرای آرای دیوان یعنی انفصال موقت از خدمات دولتی، این مهم با تردیدهایی جدی روبه‌روست.

البته در مواردی نیز اصول مذکور در مقدمه توجیهی لایحه عملیاتی شده است:

۱- پیش‌بینی دفاتر استانی دیوان عدالت اداری در مراکز استان‌ها جهت دسترسی آسان به محکمه (دیوان). هرچند که بهتر بود به جای این دفاتر اختیاری در هر استان شعبی از دیوان عدالت اداری تأسیس می‌گردید تا در حوزه صلاحیت شعب دیوان به دعاوی رسیدگی کنند. با این حال تأسیس این دفاتر شروع خوبی جهت حرکت به سمت تمرکززدایی در خصوص این مرجع عالی قضایی است.

۲- تعیین مهلت زمانی دو ماهه جهت اعمال ماده ۱۸ و نیز مهلت یک ماهه برای تجدید نظر از آرای مراجع اختصاصی اداری در جهت دستیابی به قطعیت احکام در زمان مناسب.

۳- استفاده از امکانات رایانه‌ای در زمینه ثبت و ابلاغ دادخواست، درخواست و آرا که گام‌هایی مثبت در تسهیل اجرای عدالتند.

التهایه اینکه پس از گذشت ۲۸ سال از تأسیس نهاد دیوان عدالت اداری، آیین دادرسی آن شکل قانون به خود گرفته و قرار است به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد، هرچند دیر، اما گامی به پیش است. بدیهی است رعایت اصول کلی حقوقی، استفاده از تجارب سابق در این زمینه شامل قانون قدیم و جدید دیوان، آیین‌نامه «آیین دادرسی دیوان»

۲۵. بهتر بود در مقدمه توجیهی الحاقی دولت به لایحه به جای «تخصصی کردن دعاوی» عبارت «تخصصی نمودن شعب» جهت رسیدگی به دعاوی به کار می‌رفت.

در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۷۹ و اصلاحات آن، همسویی تا سر حد امکان با آیین دادرسی مدنی و عدم ارجاع سازوکارهای اجرایی به آیین‌نامه، می‌تواند «لایحه آیین دادرسی» را به قانونی تبدیل کند که دیوان عدالت اداری را در اجرای عدالت یاری نماید.

فهرست منابع

۱. آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۶۲
۲. آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۷۹/۲/۱۹ رئیس قوه قضائیه
۳. ابوالحمد، عبدالحمید، حقوق اداری ایران، تهران، انتشارات توس، چاپ ۷، ۱۳۸۳
۴. امامی، محمد و کورش استوارسنگی، حقوق اداری، جلد اول، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۷
۵. باختی، احمد، محشای قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵، تهران، نشر نوای عدالت، ۱۳۸۶
۶. درویشی، بابک، «مرجع ابطال تصویب‌نامه‌ها و ... معایر با موازین شرع؛ شورای نگهبان یا دیوان؟» مجموعه مقالات همایش «دیوان عدالت اداری: صلاحیت قضایی و دادرسی اداری»، تهران، نشر دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی، چاپ اول، فروردین ۱۳۸۸
۷. راجی، سید محمدهادی، «قانون جدید دیوان، نوآوری‌ها و کاستی‌ها»، مجموعه مقالات همایش «دیوان عدالت اداری: صلاحیت قضایی و دادرسی اداری»، تهران، نشر دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی، چاپ اول، فروردین ۱۳۸۸
۸. رازینی، علی، رئیس دیوان عدالت اداری، سخنرانی افتتاحیه همایش «دیوان عدالت اداری: صلاحیت قضایی و دادرسی اداری»، تهران، نشر دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی، چاپ اول، فروردین ۱۳۸۸
۹. رأی وحدت رویه شماره ۲۳، ۲۴، ۲۵ مورخ ۱۳۷۰/۳/۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
۱۰. رأی وحدت رویه شماره ۲۲۲ مورخ ۱۳۸۲/۲/۱۶ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
۱۱. رأی وحدت رویه شماره ۲۶۵ مورخ ۱۳۸۵/۵/۸ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
۱۲. رأی وحدت رویه شماره ۳۲۳ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۹ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
۱۳. رأی وحدت رویه شماره ۳۹۶ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
۱۴. رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ مورخ ۱۳۸۵/۲/۱۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
۱۵. رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
۱۶. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، حقوق اداری، تهران، نشر سمت، چاپ ۹، ۱۳۸۳
۱۷. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸
۱۸. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ۱۳۷۹
۱۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

۲۰. قانون الحاق ۵ تبصره به قانون نحوه اجرای اصول ۸۵ و ۱۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با مسؤولیت‌های رئیس مجلس شورای اسلامی مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸
۲۱. قانون دیوان عدالت اداری ۱۳۶۰
۲۲. قانون دیوان عدالت اداری ۱۳۸۵
۲۳. قانون سازمان بازرسی کل کشور
۲۴. قانون شورای دولتی مصوب ۱۳۳۹/۲/۷ کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین شورای ملی و سنا
۲۵. قانون نحوه اجرای اصول ۸۵ و ۱۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با مسؤولیت‌های رئیس مجلس شورای اسلامی مصوب ۱۳۶۸/۱۰/۲۶
۲۶. کاشانی، جواد، «مطالعه‌ای در قانون جدید دیوان عدالت اداری»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال ۹، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۸۶
۲۷. لایحه پیشنهادی قوه قضائیه و لایحه دولت در خصوص آیین دادرسی دیوان عدالت اداری
۲۸. مولایی، میزگرد پایان همایش «دیوان عدالت اداری: صلاحیت قضایی و دادرسی اداری»، تهران، نشر دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی، چاپ اول، فروردین ۱۳۸۸



JOURNAL OF LEGAL RESEARCH

VOL. VIII, No. 2

2009-2

Articles

- Access to Legal Assistance in Police Investigations
- The Right of Buyer for Deficiencies of Goods
- Civil Responsibility Concerning Natural Incidents
- Revocation of Labor Contract according to the Law of Iran
- The Extra-territoriality of the International Covenant on Civil and Political Rights
- Secured Information System in Electronic Commerce Law
- Contradictory Approaches to the Right of Self Determination
- Some Considerations on the Constitutional Council of the French Republic
- "Fair and Just" Treatment of the Host State concerning the Foreign Investment Contracts
- Compensation for the Breach of Foreign Investment Contracts
- The UN International Law Commission and the Common Natural Resources

Special Issue: Oil and Gas Law in National and International Systems

- The Companionship of the Energy Sector and WTO Regulations: Facts, Challenges and Prospects
- Stabilization Clause in the Sample Contracts of Detection and Derivation of Petroleum
- Oil Companies in Iran and the Problem of Diplomatic Protection
- Private Ownership in the Case of Oil and Gas Resources under the USA Law
- Investment Dispute Settlement in Energy Charter Treaty (ECT) and Legal effects of Iran's Accession thereto

Critique and Presentation

- A Critical Analysis of 'The Procedure Act of the Administrative Court of Justice'
- Some Critics on the Parliament's Draft Concerning Change of the UN's Headquarter
- Copenhagen Conference (2009) and Combating the Climate Change

ISSN: 1682-9220



S. D. I. L.

The S.D. Institute of Law

Research & Study